**درس خارج فقه استاد حاج سید محمد جواد شبیری**

**بحث: زکات**

**14030211**

**متن خام**

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین انه خیر ناصر و معین الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین و لعن علی اعدائهم اجمعین من الان الی قیام یوم الدین.

بحث سر این بود که قصد قربت در زکات معتبر هست یا نیست و دلیلش چی است، و بر فرض اعتبار آیا هم در حکم تکلیفی به زکات قصد قربت معتبر هست و هم در حکم وضعی‌اش قصد قربت معتبر هست یا نیست. ما عرض کردیم که آقایان در اجزاء زکات تصریح می‌کنند که نیت معتبر است و گفتند غیر از اوزاعی کسی قائل به اجزاء زکات بدون نیت نیست، ولی عرض کردیم که این عبارت معلوم نیست ناظر به قصد قربت باشد، ممکن است ناظر به قصد تمییز و قصد تعیین و اصل قصد زکاتیت باشد. این نکته را ضمیمه بکنم، من تصور می‌کنم امثال شیخ طوسی اینها اصلا گویا یک نوع ملازمه‌ای بین قصد قربت و قصد تمییز دانسته‌اند، کأنّ چون من اوّل عبارت ابن حزم را بخوانم که شبیه همین عبارت شیخ طوسی است، ایشان عبارتش را ببینید، ابن حزم که معاصر شیخ طوسی است متوفای ۴۵۶ است، شیخ طوسی ۴۶۰، اینها معاصرند. می‌گوید لا یجزء اداء الزکات اذا اخرجه المسلم عن نفسه او وکیله الا بنیة انه الزکات المفروضة علیه، کأنّه شخصی نیت زکات مفروض علیه را می‌کند این باید قصد قربت هم کرده باشد تا این نیت اصلا متمشی بشود. البته این مطلب درست نیست، چون ملازمه‌ای بین قصد عنوان واجب، ببینید ما دو مرحله نیت داریم، یک نیت به عنوان، اوّلا اخطار اینها می‌گیرند، حالا نیت اخطار که بگیریم یعنی در قلبمان خطور بدهیم که این زکات را به این عنوان می‌دهیم، عنوانی که عمل انسان به آن عنوان داده می‌شود غیر از داعی است، ممکن است من این زکات را به عنوان زکاتیت بدهم ولی به خاطر خدا ندهم به خاطر مثلا ریا بدهم، یا به خصوص حالا این نکته را هم ضمیمه بکنیم که در نیت قصد خالص معتبر است، اینکه هیچ وقت حالا چون قصد عنوان کردید هیچ قصد دیگری در کنارش نیست، فوقش این است که ما بگوییم کسی که قصد وجوب می‌کند به عنوان وجوب عملی را می‌آورد داعی‌اش هم آن وجوب هست، جزء الداعی باشد کافی است لازم نیست تمام الداعی باشد تا این صدق بکند. عرض کردم این ذهنیت ذهنیت درستی نیست که لازمۀ قصد تعیین قصد قربت است ولی گویا اینها اینجوری تصور کردند، این است که همین محلّیٰ بعدش همان استدلالاتی که مرحوم شیخ طوسی می‌آورد در ادامه آورده. لا یجزء اداء الزکاة اذا اخرجه المسلم عن نفسه او وکیله الا بنیة انها الزکاة المفروضة علیه فان اخذه الامام او امیره او ساعی فبنیة کذلک، آن هم باید به این نیت زکات واجب باشد. این دیگر خیلی روشن‌تر است، نیتی که امام می‌کند که این زکات طرف باشد آن طرف که قصد قربت نمی‌کند، حالا امام هم لازم نیست قصد قربت کند، امام نیت می‌کند زکاتی که واجب است بر مالک من دارم ازش می‌گیرم، اینجا هیچ قصد قربتی در کار نیست. ولی خب اینها را درست تفکیک نکردند دیگر. لقول الله «وَ ما أُمِرُوا إِلاّ لِيَعْبُدُوا اللّهَ مُخْلِصينَ لَهُ الدِّينَ» و لقول رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم انما الاعمال بالنیات.

عرض من این است ولو اینها مرادشان از این نیتی که هست نیت قربت و تعیین همۀ اینها درش هست، ولی معلوم نیست علمایی که اینها دارند اجماع را از آنها نقل می‌کنند مرادشان این باشد، به خصوص بحث‌ها و استدلالاتی که وارد شده، مثلا این استدلال که زکات ممکن است واجب باشد، ممکن است ندب باشد، لا تعین للوجوب الا بنیة انها واجبة، این استدلال اصلش مال شافعی است در کتاب الام شافعی هم وارد شده،‌این قصد قربت از توش در نمی‌آید، بنابراین عبارت‌هایی که از ابوحنیفه دیگران در این مسائل هست اصلا قصد قربت در نمی‌آید که این نیتی که اینها، بحث‌هایی که در مورد نیت می‌کنند قصد قربت از توش در نمی‌آید. ما می‌خواهیم بگوییم از این عبارتی که نیت را معتبر کرده اجماع علمای معاصر ائمۀ معصومین علیهم السلام بر اعتبار قصد قربت استفاده نمی‌شود. از این عبارت البته اگر استفاده می‌شد اجزاء بود، تفصیلی که آقای هاشمی بین حکم وضعی و حکم تکلیفی داده اصلا درست نیست، آن که اصلا بحث سر اجزائش هست، آنها گفتند لا یجزئه الا بنیةٍ، اگر نیت نداشته باشد مجزی نیست، این اجزاء مربوط به حکم وضعی است. ما عرض می‌کردیم که ممکن است بگوییم از استدلالاتی که در همین بحث و بحث‌های دیگر مطرح است کأنّ زکات همه عبادت می‌دانند از آن استدلالات ما مطلب را نتیجه‌گیری کنیم، خب یک شبهه، البته منهای اوزاعی که عرض کردم اوزاعی از مجموع حرف‌هایش استفاده می‌شود که اوزاعی زکات را عبادت نمی‌داند و به خاطر همین هم نیت را معتبر نمی‌داند، حالا نیت خصوص زکاتیت باشد یا نیت به معنای مطلق باشد آن بحث‌هایش در جلسات قبل اشاره کردیم سر جایش خودش است. علی ای تقدیر اوزاعی در زکات نیت را معتبر نمی‌داند چون زکات اصلا عبادت نمی‌داند، ولی اوزاعی مهم نیست اوزاعی عالم شام بوده به محیطی که روات احادیث ما در آن محیط بودند و عمدتا شیعه‌ها آنجاها بودند و ائمۀ معصومین علیهم السلام آنجاها بودند ارتباطی ندارد، یعنی نه در مدینه اوزاعی جایگاهی داشته نه در مکه، آن مربوط به شامات و آن طرف‌ها هست بنابراین مجرد اینکه اوزاعی یک مطلبی را گفته این مضر به آن نکته‌ه‌ای که در این بحث‌ها هست که اگر معصوم علیه السلام بر خلاف فتوای عامه مطلبی می‌گفت باید اعلام می‌کرد، اگر علمای امامیه فتوایشان بر خلاف فتوای عامه بودند ذکر می‌کردند آنها هیچ فتوای اوزاعی این وسط مشکلی نیست. این مطلب را مطرح می‌کردیم که کأنّ از لابلای کلمات عامه استفاده می‌شود که اینها زکات را عبادت می‌دانند. خب یک اشکالی مطرح بود که از عبارت ابن رشد استفاده می‌شود در بدایة المجتهد که اصلا عبادت بودن زکات محل بحث جدی است که یک سری اختلافاتی که در فقه مطرح هست ناشی از این است، مثلا یکی از مسائل این هست که آیا زکات بر صبی و مجنون واجب است یا واجب نیست؟ اکثر علمای عامه قائل هستند که زکات بر صبی و مجنون واجب است، عده‌ای شان هم گفتند واجب نیست، عده‌ای هم تفصیل قائل شدند. ابن رشد می‌گوید آنهایی که واجب می‌دانند به خاطر این است که زکات را حق مساکین می‌دانند نه عبادت، یعنی مشهور علما کأنّ زکات را عبادت نمی‌دانند. چجوری ادعای اجماع کسی بکند بر عبادیت زکات. علی ای تقدیر این بیان باید پاسخ داده بشود، هر جور لا زکات الا بنیة را هم معنا کردیم اینکه ابن رشد این مطلب را می‌گوید این را چه کار کنیم؟ یا مثلا در بحث اینکه آیا زکات را می‌شود زودتر داد؟ یا نه باید همان سر وقت داد؟ باز همین مسئله مطرح هست، بعضی‌ها می‌گویند زودتر می‌شود داد چون حق مساکین است، خب حق مساکین را کأنّ زودتر انسان می‌دهد. ولی بعضی‌ها گفتند عبادت است، عبادت را که نمی‌شود از وقتش مقدم داشت، این هم این مطلب. عرض کردم مواردی که در بدایة المجتهد آدرسش را دادم مسائل مهمی را که اختلافات جدی هم وجود دارد آن را متفرع بر این کرده که آیا زکات عبادت است یا حقٌّ للمساکین؟ ولی به نظر می‌رسد که این مطلب عبارت ابن رشد ولو موهم یک معنا هست قطعا مرادش این معنایی که از عبارت بدوا ممکن است به ذهن خطور بکند نیست، چون در اینکه مشهور علما زکات را عبادت می‌دانند و اینها شاید روشن باشد، آن که مطرح هست بحث دیگری است، بحث این است یک کلامی در فقه عامه مطرح است بحث المغلَّب، من یک عبارتی را اوّل بخوانم بعد توضیحش را بدهم. در اشباه و نظایر سُّکی، متوفای ۷۷۱، جلد ۲، صفحۀ ۲۷۰ یک موضوعی را مطرح می‌کند بحث مغلَّب عند الشافعی و المغلَّب عند ابی حنیفه. بعضی از امور شرعی هستند ذو جنبتین هستند، سنی‌ها اهل قیاس و اینها هستند، اینها می‌گویند قیاس نسبت به آن جنبۀ مغلَّبشان باید باشد، می‌گوید ابو حنیفه جنبۀ عبادیت را در زکات مغلَّب می‌داند، تغلیب داده شده، و شافعی جنبۀ حق فقرا را مغلَّب می‌داند، این عبارت اشباه و نظایر را بخوانم، می‌گوید: مسئلةٌ: المغلَّب عند الشافعی، اینجا نوشته رضی الله عنه فی الزکاة معنی المواساة و معنی العبادة تبع له، و معنا هذا انها مونة مالیة وجبت للفقراء علی الاغنیاء فجانب الفقراء و هم المعتون، اینجا نوشته «هم» باید «هو» باشد، هو المقصود بالذات سدّاً لخلتهم و جانب الاغنیاء مغلوبٌّ. یک جانب غالب داریم یک جانب مغلوب داریم، اینها مقدمه است برای اینکه کدام مبنای قیاس قرار بگیرد، اگر شیءای عبادت باشد عبادت بر صبی و مجنون واجب نیست، اگر شیءای حق فقرا باشد حق فقرا بر، یعنی در مالش مثلا حقی ثابت باشد، ثبوت حق در مال شخص در مال فقیر و در مال صغیر و مجنون هم هست. می‌گوید این بحث‌ها سر این هست که آن جنبۀ غالب و جنبۀ مغلوب کدام است، و می‌گوید و قال ابو حنیفه، البته این معنایش این نیست که آن جنبۀ مغلوب هم اصلا نیست، آن مغلوب هم هست، بعضی احکام هم متفرع بر آن است، در بحث‌هایش هم تذکر را می‌دهد، ولی آن که مبنای قیاس است جهت غالب است، و قال ابو حنیفه المغلب فیها معنی العبادة و المواساة تبعٌ، و جانب الاغنیاء غالبٌ و هو المقصود بالذات ریاضة للنفس لئلا یتقی بالمال و تجرها کثرتها الی ما ینبغی.

این بحث‌هایش این است اینکه می‌گوید عبادت است یا عبادت نیست یعنی کدام جنبه‌اش مغلَّب است غالب است، عبادت است یعنی جهت غالبه، چون اینها مقدمه است برای اینکه قیاس می‌توانیم بکنیم یا قیاس نمی‌توانیم بکنیم، عمده‌اش استدلالات اینها به خصوص ابو حنیفه و شافعی و اینها بر پایه‌های اینجور استدلال‌ها هست، حالا مالک یک استدلالاتی که من در این بحث‌ها نگاه می‌کردم کمتر به قیاس توجه کرده، بیشتر به روایات و اینها پرداخته. ولی اینها استدلالاتشان را عمدتا روی این جهت هست. حالا یکی دو تا عبارت دیگر هم باز بخوانم که در این فضاها هست، کتابی هست مال ابن مازه، المحیط البرهانی فی الفقه النعمانی، فقه حنفی است، ابن مازه متوفای ۶۱۶. یک بحثی دارد در مورد اینکه زکات از صبی و مجنون گرفته نمی‌شود ولی عشر گرفته می‌شود. می‌خواهد فرق عشر و زکات را بیان کند. می‌گوید که یوخذ العشر من الاراض العشریة اذا کان المالک مسلما صغیرا کان او کبیرا عاقلا کان او مجنونا. بلوغ و عقل در اخذ عشر شرط نیست. و کذلک یجب فی ارض المکاتَب. در ارض مکاتَب هم واجب است. بنابراین برای بعضی از عبدها هم بر آن هم واجب است. می‌گوید و لهذا ان معنی المعونة فی العشر اصلٌ و معنی العبادة تبعٌ. اینجا اصل و تبع مطرح می‌کند. لأنّه تجب بسبب ارض نامیة. استدلالات مسخره‌ای هم دارد، می‌گوید که عشر به خاطر این است که این زمینش پول پایش خرج کرده، حالا که پول پایش خرج کرده باید مالیات بپردازد، مالیات به خاطر اینکه پول پایش خرج کرده، اگر پول پایش خرج نکرده بود مالیات نداشت. استدلال مسخره است ولی چون استدلالشان ببینید. ولی می‌گوید این جنبۀ هزینه بردار بودن این جنبه هست که منشأ شده کأنّ این را باید اصل قرار داد، می‌گوید و هذا لأنّ معنی العونة فی العشر اصل و معنی فی العبادة تبع لأنه تجب بسبب ارض النامیة و نماء الارض لا یحصل الا بمعونة عظیمة تلحق المالک فعلم انه اوجب بطریق المعونة. اینکه عشر واجب شده به خاطر این بوده که پول پایش دادیم این زمینه شده برای اینکه عشر واجب بشود، دیگر استدلالش را خودتان درستش کنید. ولی غرضم من به آن تکه‌اش کار ندارم به پرت و پلا بودن استدلال کار ندارم، به اصل و تبع بودنش، تکیه‌ام روی این است کأنّ عشر یک جنبۀ اصلی دارد یک جنبۀ تبعی دارد این جنبۀ اصلی‌اش را باید ملاحظه کرد.

**شاگرد:** چون ؟؟؟ سودآوری دارد یک دهمش را باید

**استاد:** نه سودآور، چون هزینه کردید.

**شاگرد:** چون هزینه کرده که سود بیاید.

**استاد:** نه ولو سود، آخر زکات هم هزینه، آن زکات آن هم سود می‌آید ولی چون هزینه نکرد، فرق زکات را دارد با آن بیان می‌کند، هر دوشان سود دارد ولی زکات سودی هست که بدون هزینه است این سودی هست که با هزینه است، به خاطر همین در زکات جنبۀ عبادیت غالب است، در عشر جنبۀ معونه بودن، معونه‌دار بودن غالب است. قبل از اینها هم عبارتی در سمعانی متوفای ۴۸۹ است، قواطع الادلة، یک بحث‌هایی می‌کند که این آقایان آمدند فرق گذاشتند گفتند صدقۀ فطر و عشر برای هم بزرگ هست هم صغیر هست، زکات مواشی ولی برای بزرگ هست، برای صغیر نیست، ایشان می‌گوید اینها نمی‌توانند این را توجیه کنند روی مبانی‌شان، مفصل توضیح می‌دهد که هر کار کنند از عبادیت درست کنند نمی‌شود فلان، بحث مفصلی است، من ذیل عبارتش را فقط یادداشت کردم. می‌گوید ولی ما می‌توانیم این مطلب را حل کنیم، روی همان قواعد اصل و فرع و اینهایی که داریم، البته ما می‌گوییم در همۀ اینها زکات هست، ایشان می‌گوید فرق هم نمی‌گذاریم، می‌گوییم در همۀ اینها زکات هست به خاطر اینکه جنبۀ عبادیت تبع است، جنبۀ حق الناسی‌اش اصل است بنابراین محور را باید آن جنبۀ حق الناسی‌اش قرار داد، وقتی جنبۀ حق الناسی شد حق الناس بزرگ و کوچک ندارد، مثل عبادت نیست که بزرگ و کوچک داشته باشد، این استدلالش. می‌گوید و علی الجملة لا یتضح لهم فرق صحیح بین صدقة الفطر و العشر و زکاة المواشی هذا علی اصل، که بین اینها فرق می‌گذارند. اما اصل اینها که بین اینها فرق نمی‌گذاریم توجیهش این است، فنقول ان هذه الحقوق، حقوق الفقراء و هی لهم و معنی العبادة تبع فیکون حکمه حکمه مثل سائر حقوق بنی آدم. بعد یک استدلال دیگری هم مطرح می‌کند، می‌گوید تازه اگر هم بگوییم زکات جنبۀ عبادیتش را هم ملاک بدانیم عبادات دو قسم است، عبادت مالیه و عبادت بدنیه، عبادت بدنیه از صغیر ساقط است ولی عبادت مالیه ساقط نیست اینجوری می‌گوید. علی انها ان قلنا ان الزکاة عبادة فیستقیم ایجابها علی الصبیان و المجانین لانها و ان کانت عبادة لکنها مالیة و النیابة فیها جاریة و کما یقول فعل الولی مقام فعل الصبی فیقوم اختیاره مقام اختیار الصبی. می‌گوید صبی اختیار ندارد نیت ندارد می‌گوید نیت ولی‌اش کافی است، نیت ولی چون اینها وکالت‌بردار هست وکیل در اصل عمل وکیل در اختیار و نیت و امثال اینها هست، این قواطع الادلة سمعانی متوفای ۴۸۹، جلد ۲، صفحۀ ۳۸۱.

پس بنابراین این عبارت بدایة المجتهد که تعبیر می‌کند که مثلا فرق بین فلان مسئله و فلان مسئله که آدرس‌هایش را دادم بحث این هست که آیا زکات عبادت است یا حق است، این را می‌خواهد بگوید آیا جهت غالبۀ زکات عبادیتش هست یا جهت غالبۀ زکات حقیتش هست. بحث سر جهت غالبه است، و الا ظاهرا در عبادیت زکات هیچ بحث قابل توجهی نیست منهای اوزاعی همه قائل هستند به اینکه زکات عبادت است، بنابراین آن عبارت ابن قدامه که ما داشتیم توجیه می‌کردیم چون ابن قدامه استدلال می‌کرد می‌گفت درش نیت معتبر است، چون در عبادات نیت معتبر هست. این توجیه بر مبنای شخص خودش نیست، بر مبنای همۀ کسانی که نیت را معتبر می‌دانند هست و ظاهرا اصل اینکه عبادت در زکات معتبر هست یک مطلب مفروق عنه‌ای هست و اختلافی ظاهرا در مسئله نیست. و این نکته را هم ضمیمه بکنم، یکی اینکه در این مسائل محل خلافی که اینجا ما داشتیم الآن دو تایش را که یادم هست یکی اینکه ابن رشد آنها را موقوف کرده بر بحث عبادیت و عدم عبادیت، یکی اینکه بر بچه‌ها آیا زکات واجب هست یا بر مجانین واجب هست، همچنین بحث سر اینکه زکات را می‌شود قبل از وقت پرداخت کرد یا نمی‌شود قبل از وقت پرداخت کرد. اولی‌اش که همین بحث یتیم و مجنون و صغیر است. سومی‌اش بحث دین است که آیا دِیْن مانع زکات هست یا مانع زکات نیست. گفتند آنهایی که زکات را عبادت می‌دانند گفتند دِیْن مانع نیست ولی آنهایی که زکات را حق می‌دانند آنها دین را مانع دانستند. دقیقا در هر سه مسئله‌ای که اینجا مطرح هست آن چیزی که از روایات ما استفاده می‌شود با قول کسانی که جنبۀ غالب زکات را عبادیت می‌داند هماهنگ است، یعنی در مسئلۀ اینکه زکات بر صبی و مجنون واجب است یا واجب نیست از روایات استفاده می‌شود واجب نیست. حالا در مال التجارة آنها یک جور دیگر زکات واجب است آن یک بحث‌های دیگر است و الا زکاتی که آن نحوی که بر بزرگ‌ترها واجب باشد آنها واجب نیست آن بحث‌های دیگری بود که آن هم تازه گفتیم فرق دارد، اگر هم واجب باشد بر ما اتجر فیه واجب است نه مال التجارة، آن بحث‌هایش گذشت، این یک.

در صغیر، صبی و مجنون زکات واجب نیست. پرداخت زکات قبل از وقت جایز نیست، روایات ما هم مسلم است. یک روایت‌های کوچکی مخالف دارد، در بعضی از روایاتی که همین بحث هم مطرح است تنظیر به صلاة هم شده، مگر صلاة را می‌شود قبل از وقت انجام داد؟ خب زکات هم نمی‌شود قبل از وقت انجام داد، این تنظیر در همین روایت هم هست. نکتۀ بعدی همین بحث دِیْن، دِیْن هم مانع زکات نیست، یعنی آن کسی که زکات به گردنش هست دِیْن هم داشته باشد زکات مانعش نیست، خود همین هم تأیید این مطلب می‌کند یعنی آن ذهنیتی که در آنجا حاکم است که اینجور احکام را احکام عبادیت، یعنی می‌خواهم بگویم نه تنها زکات عبادت است جنبۀ غالبه‌اش هم عبادت است، زکات جهت غالبه‌اش هم عبادیت زکات است، حق الناسی تبع است کأنّه. بنابراین این خصوص باز تأکید یک نوع مؤکد می‌کند که باید اینجاها قصد قربت معتبر باشد، می‌خواهم بگویم نه تنها قصد قربت را آنهایی هم که عبادیت را جهت مغلوبه می‌دانند معتبر می‌دانند از اهل تسنن، ولی کأنّه از روایات ما، روایات ما هماهنگ با قول کسانی هست که عبادیت زکات را جهت غالبه می‌دانند که دیگر خیلی محکم می‌شود عبادیت بحث زکات.

نکتۀ دیگری که اینجا ضمیمه عرض بکنم این تفصیل بین حکم تکلیفی و حکم وضعی مطلقا در این ذهنیت‌های اینها نیست، اینکه بگوییم حکم تکلیفی‌اش یک جور باشد حکم وضعی اصلا در این بحث‌ها و اینها هیچ مطرح نیست، و من تصور می‌کنم این یک ارتکاز قوی هست که اینها یکپارچه است، بخواهیم تفصیل قائل بشویم بین حکم تکلیفی، حکم وضعی امثال اینها هیچ به نظر می‌رسد وجهی ندارد. بنابراین به نظر می‌رسد زکات درش قصد قربت معتبر است و می‌شود به اجماع عامه و اجماع علمای امامیه تمسک کرد هم در حکم تکلیفی‌اش هم در حکم وضعی‌اش.

**شاگرد:** قدر متیقن اگر تحصیل کرده باشد قدر متیقن نباید بشود اجماع؟

**استاد:** نه می‌گوییم قدر متیقن ندارد مسلم است اینها چیز ندارد، یعنی می‌خواهیم بگوییم آن چیزی که اصلا آن چیزی که عمدتا در این کلمات هست حکم وضعی است، نسبت به حکم تکلیفی‌اش اینقدر مطرح نیست، اصلا بحث‌هایشان، دعواهایشان در جایی در حکم وضعی است، در حکم تکلیفی این بحث‌ها اصلا مطرح نیست، این است که به نظر می‌رسد این مطلب روشن است. ممکن است یک سری نقوضی به این مطلب وارد بشود، یک سری، حالا قبل از آن یک مکملی هم عرض بکنم حالا بحث قدر متیقن که شما گفتید هم عرض می‌کنم. ممکن است شما بگویید که اجماعی که اینجا ما داریم اجماع صرفا بر این هست که در حکم تکلیفی قصد قربت معتبر است، البته این مطلب را هم ضمیمه بکنم قبل از این که ما عرض کردیم این قصد قربتی که اینجا معتبر هست در جایی که خود شخص می‌خواهد ادا کند، و الا جایی که حالا خود شخص می‌خواهد ادا کند، جایی که ساعی می‌آید می‌گیرد، امیر امام، امام، امیر امام، امام‌های اینها چیزهایشان می‌آیند می‌گیرند اینها آنجا قصد قربت معتبر نیست، بله قصد عنوان هست آن چیزی که ساعی قصد می‌کند قصد عنوان به عنوان زکات می‌گیرد، قصد قربتی اصلا اینجا در کار نیست و آنجا هم ما قصد قربت آنجا معتبر نیست آن اعتبار قصد قربتی که ما می‌گوییم در جایی هست که خود شخص بخواهد پرداخت کند. ممکن است شما بگویید آن چیزی که مسلم هست ممکن است شما اینجوری بگویید، بگویید که من وظیفه دارم با قصد قربت بدهم ولی اگر معصیت کردم و با قصد قربت ندادم این زکات واقع می‌شود. صحبت سر این است که دلیل واقع شدن زکات چی است؟ آیا اطلاقی آن حکم وضعی دارد؟ به نظر می‌رسد آن حکم وضعی اطلاق ندارد، یعنی به این معنا، برای اینکه زکات واقع بشود من باید ولایت بر افراز داشته باشم، زکات حقی هست در مال من، قسمتی از مال من مال فقراست حالا به هر نحو، اشاعه، کلی فی المعین هر چی باشد، قسمتی از مال من هم مال خودم است، آیا من حق دارم این را افراز کنم؟ ولایت بر افراز ببینیم آیا ادلۀ ولایت بر افراز اطلاق دارد یا اطلاق ندارد؟ به نظر می‌رسد آن چیزی که از ادله استفاده می‌شود من ولایت دارم برای اینکه زکات مالم را بپردازم، و آن چیزی که قصد قربت درش می‌شود زکات مال نیست، من ولایت بر اینکه حق فقرا را جدا کنم از حق خودم ندارم، آن که ولایت دارم اینکه زکات، زکات یک عبادت است، این را آقای هاشمی در کلامش آورده استدلال را ولی نمی‌فهمم هیچ جواب قابل توجهی نداده، این استدلال که ادلۀ ولایت معنای ولایت، ولایت بر اعطاء الزکاة من دارم و زکات هم اگر قصد قربت باشد زکات تحقق پیدا نمی‌کند. به تعبیر دیگر اینکه من بخواهم بگویم که شارع مقدس در جایی که من دارم معصیت می‌کنم با پرداخت زکات باز ولایت به من قرار داده یک امر خلاف ارتکاز عقلایی است یعنی اگر هم ذاتا هم اطلاق داشت خود همین که شارع مقدس اینجا می‌خواهد به من که دارم معصیت می‌کنم ولایت می‌خواهد قرار بدهد این یک چیز خلاف ارتکاز عقلایی است، خلاف ارتکاز متشرعی است، اشکالی ندارد که باشد، نیاز به دلیل خاص دارد، با عمومات و اطلاقات نمی‌شود. همین که عمومات و اطلاق، همین که یک چیزی هست که اصلا در ذهن افراد نمی‌گنجد. عرض کردم در میان عامه هم آن ارتکازی که وجود دارد ارتکاز این هست که حکم تکلیفی و وضعی مثل هم هست، نفس اینکه شارع مقدس برای من ولایت قرار داده باشد برای اینکه بتوانم تفکیک کنم حق خودم را با حق فقرا به وسیلۀ عمل محرّم، چون فرض این است که من وقتی این کار را انجام می‌دهم زکات انجام شده چون زکات انجام شده دیگر واجب نیست بر من دوباره زکات بدهم، این نکته را توجه بفرمایید یک توضیحی هم من اینجا بدهم.

**شاگرد:** عمل محرم یا عمل بی اثر؟

**استاد:** عمل محرّم حالا توضیح می‌خواهم همین را بدهم. ببینید شخص موظف است حق فقرا را به قصد قربت به فقرا برسد، زکات یعنی این. زکات یعنی اعطاء حق الفقراء الیهم قربة الی الله. موضوع اعطاء حق فقرا قربة الی الله وجود حق فقراست، پس اگر من کاری کردم که این حق فقرا از بین رفت، اینجا دیگر واجب نیست اعطاء حق الفقراء بکنم چون موضوع ندارد. این شبیه فرض کنید به یک نفر گفته بودند فردا صبح ناشتا بیا آزمایش بده، خب این فردا صبح آمد غذا خورد خب آزمایش نمی‌شود انجام بشود، به چه خاطر؟ چون ناشتا باید آزمایش می‌داده. غذا خورده، خود این غذا موضوع است، دیگر اجزاء می‌آورد، ولی این اجزاء به این هست تفویت مصلحت است، کاری کرده که دیگر نشود آن مصلحت استیفاء بشود، واجب بوده که شما آزمایش بدهید که مصلحت آزمایش دادن روشن بشود ولی وقتی غذا خوردید دیگر نمی‌شود آزمایش کرد. این هم شارع مقدس یک مصلحتی برای تطهیر من مزکّی قرار داده، می‌خواهد من مذکّی آدم بشوم. خب گفته که این حق فقرا را قربة الی الله بدهید، من کاری کردم که حق فقرا قربة الی الله دیگر ادا شده همینجوری، اگر صحیح باشد. معنای صحیح بودنش چی است؟ معنایش این است که من تفویت کردم مصلحت ملزمۀ متعلق به تطهیر نفس خودم را. آن واقع می‌شود. یعنی آن زکات فرض این است که واقع می‌شود ولی من دارم با یک عمل محرّمی یعنی با یک عملی که حق الله را دارد ضایع می‌کند، حق الله یعنی حق خدا بر من که به خاطر تطهیر نفس من به خاطر تطهرهم و تزکیهم بها هست. اینکه شارع اجازه داده باشد که حق فقرا به وسیلۀ تفویت حق من مکلّف انجام شده باشد، حق من مکلّف یعنی حق تطهیر من مکلّف، به عنوان یک انسانی که خدا مایل هست این انسان تربیت بشود و تطهیر بشود و از پلیدی‌ها و خست‌ها و آن خلاف اخلاق بیرون بیاید. خب نفس این خیلی غرابت دارد، اشکالی ندارد شارع ممکن است یک جایی حق فقرا را مقدم داشته باشد امثال اینها. حالا عرض کردم علاوه بر اینکه این ذهنیت با توجه به احکامی که متفرع شده بر این حکم اینکه همه جا عبادیت مقدم شده بر آن حق فقرا. احکامی که اینجا بار شده در تمام موارد احکام جنبۀ عبادیت مقدم شده بر جنبۀ حق فقرا. علاوه بر اینکه با آن ذهنیت این خودش مؤثر هست در فهم ادله ذاتا هم همین امر مستغربی است، ذاتا اینکه شارع مقدس اجازه داده باشد که من با معصیت حق فقرا را ادا کنم، ولایت بر اعطاء حق فقرا را بالمعصیة به من واگذار کرده باشد، اشکال عقلی ندارد ولی استغراب عرفی دارد، این استغراب سبب می‌شود که به عمومات، عمومات یک نوع انصراف‌طوری، قدر متیقن عمومات این نباشد، و علاوه بر اینکه اصلا خیلی فرد نادری هم هست، طرف می‌خواهد زکات را به فقرا بدهد و قصد قربت هم نکند.

**شاگرد:** اغراض ثانوی داشته باشد.

**استاد:** این می‌شود نه اینکه نشود، نمی‌گویم امکان ندارد. می‌خواهم بگویم فی نفسه هم یک مطلب خیلی شایعی باشد که بگوییم اطلاق نمی‌تواند نسبت به اینجور موارد شایعه انصراف داشته باشد.

**شاگرد:** هر جا

**استاد:** نه موردم این هست که من دارم مجموع نکات را هی دارم ذکر می‌کنم که با توجه به این مجموع نکات تردیدی در این باقی نمی‌ماند که اطلاق اینجا وجود ندارد. ما اصلا ذاتا که می‌گویم اصلا اطلاق ندارد هیچی.

**شاگرد:** چرا پیش فرض را شما به صحّت می‌گیرید؟

**استاد:** بحث این است اگر صحیح باشد، می‌خواهم با اطلاق، بحث ما سر صحت است دیگر.

**شاگرد:** قبول نمی‌کنیم می‌خواهیم بگوییم اطلاق ندارد، اگر نشد می‌گوید صحت از کجا در می‌آید؟

**استاد:** در این نفی همین را داریم می‌کنیم. می‌گوییم اگر بخواهد صحیح باشد اطلاق برای صحت داشته باشد این محذورات را دارد. به اطلاق اوّلا ذاتا اطلاق ندارد، اگر ذاتا هم اطلاق داشته باشد به خاطر این محذوراتی که هست این محذورات منشاء انصراف اطلاق می‌شود. از این صورت. بنابراین به نظر می‌رسد هیچ خیلی روشن هست که زکات درش قصد قربت معتبر هست هم وضعا هم تکلیفا و کسی که بدون قصد قربت بخواهد زکات را ادا کند اصلا زکات واقع نمی‌شود. البته اینها همه در جایی هست که خودش بخواهد پرداخت کند، ولی آنجایی که امام می‌خواهد بگیرد اطلاق ادله می‌گیرد خذ من اموالهم صدقة امثال اینها. البته خذ من اموالهم صدقة آن استدلال به این تام نیست، چون می‌گوید خذ من اموالهم صدقة تطهرهم و خود آن خذ من اموالهم صدقة قبلش این است که آنها ما آورده بودند آنها درخواست می‌کردند که پیغمبر زکات را بگیرد، اصل آیه در مورد کسانی هست که کار خلاف کرده بودند. یک نکته‌ای هست که بعد تکمیلش را می‌کنم، یک بحث دیگری اینجا هست که حالا که زکات واجب هست با قصد قربت باشد قصد قربت هنگام عزل هست یا هنگام ادای به فقیر هست یا هر دویش هست، چی هست که در عروه هست و در کلمات آقایان هم مورد بحث هست. این را فردا بحث می‌کنیم و این بحث دیگر تمام هست. من یک نکتۀ کلی هم اینجا عرض بکنم آن این است که من به ذهنم رسید که ما خب به هر حال مفصل داریم بحث‌های زکات را طرح می‌کنیم انتخاب کنیم یک سری مسائل را، من ۷، ۸، ۱۰ مسئله را انتخاب کردم نمی‌خواهم همۀ مسائل زکات را، آن مسائل از قبل تعیین بشود، فکر می‌کنم این ترجیح داشته باشد که ما یک سری مسائل منتخبه را به همین طول و تفصیلی که هست بحث بکنیم تا بخواهیم تمام، بحث‌هایی را دنبال می‌کنیم که در بین علمای معاصر مورد اختلاف است با این قید. من حالا یک سری موارد را دیدم حالا دوباره نگاه می‌کنم مسائل اصلی که اختلاف انظار بین فقهای معاصر و اینها هست، آنها را مورد بحث قرار می‌دهیم، بعد لیستش را عرض می‌کنم.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد